**مفهوم عدالت صحابه**

**(مفهوم عدالة الصحابة)**

**تألیف:**

**أبوعبدالله الذهبی**

**مترجم:**

**اسحاق دبیری رحمه الله**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | مفهوم عدالت صحابه |
| **عنوان اصلی:** | مفهوم عدالة الصحابة |
| **تالیف:** | أبوعبدالله الذهبی |
| **مترجم:** | اسحاق دبیری رحمه الله |
| **موضوع:** | بررسی مسائل و روابط میان اهل بیت و صحابه |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | خرداد (جوزا) 1395شمسی، شعبان 1437 هجری |
| **منبع:**  | سایت عقیده [www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[تعریف صحابی 6](#_Toc329851081)

[جمهور فقها و اصولیون در تعریف صحابی می‌گویند‌: 11](#_Toc329851082)

[طرق اثبات مصاحب با پیامبرص 14](#_Toc329851083)

[راه اول‌: إثبات مصاحبت به وسیله نص یا خبر (حدیث) 14](#_Toc329851084)

[راه دوم‌: اثبات مصاحبت از طریق یکی از نشانه‌ها 19](#_Toc329851085)

[طباقات صحابه‌: 21](#_Toc329851086)

[شمار طبقات صحابه: 21](#_Toc329851087)

[تعریف عدالت‌: 26](#_Toc329851088)

[تعدیل صحابه توسط خداوند متعال و رسولش 30](#_Toc329851089)

[اما دلالت سنت بر تعدیل آن‌ها‌: 33](#_Toc329851090)

[اجماع بر عدالت صحابه 34](#_Toc329851091)

[دیدگاه فقهای دیگر و اقوال شاذ در معنی عدالت صحابه‌: 35](#_Toc329851092)

[1- مذهب شیعه رافضی‌: 35](#_Toc329851093)

[2- مذهب معتزله: 36](#_Toc329851094)

[3- مذهب سوم‌: 37](#_Toc329851095)

[4- مذهب چهارم: 37](#_Toc329851096)

[تحریم دشنام به صحابه‌: 38](#_Toc329851097)

[دلالت قرآن بر تحریم سبّ صحابه: 38](#_Toc329851098)

[دلالت سنت بر تحریم دشنام دادن صحابه: 39](#_Toc329851099)

[کلام علمای سلف در تحریم توهین به صحابه‌: 41](#_Toc329851100)

[حکم دشنام دهنده صحابه و عقوبت او 42](#_Toc329851101)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله والصلاة والسلام علی رسول الله، اما بعد:

موضوع عدالت صحابه از موضوعات مهمی است که بر هر مسلمانی واجب است که به درستی آن را بداند. حقیقتاً من در نوشتن یا بحث از این موضوع به دلیل حساسیت و اهمیت بیش از حدش تردید بسیار داشتم‌، اما آنچه که مرا به نوشتن واداشت‌، سخنانی بود که از افراد جاهل و هواپرستی که خود را به علم منتسب می‌کنند اما علم از آنها بری است شنیدم و خواندم‌، سخنان و کلماتی از آنها در حق صحابه و مشاجراتشان شنیدم که حکم خدا نیست‌، از شبهاتی استفاده می‌کنند و بر آن اصرار می‌ورزند‌، و روایات ضعیف و ساقط و جعلی و دروغین و واهی را به کار می‌برند که سست‌تر از تارهای عنکبوت است‌، فوراً آنها را از کتاب‌های ادبیات و تاریخ و داستان‌های شبچره و کتب جعلی و ضعیف می‌گیرند و جمع آوری می‌کنند؛ همچون کتاب اغانی و بیان و تبیین و امامت و سیاست و نهج البلاغة و کتاب‌های دیگر‌، و با این اراجیف همانند شیطان گردنه در آفاق خیالشان پرواز می‌کنند.

اقوالی مثل تکفیر صحابه یا انکار خلافت عثمان یا علی یا دشنام صحابه‌ای امثال‌: معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و ابوموسی اشعری و عمروبن عاص و غیره‌، رضی الله عنهم اجمعین.

امام مالک در مورد کسانی که به صحابه بی‌حرمتی می‌کنند می‌گوید‌: «اینها تنها اقوامی هستند که اراده بی‌حرمتی به پیامبرص را دارند‌، اما چون اینکار برایشان میسر نیست‌، به اصحاب او بی‌احترامی می‌کنند‌، تا گفته شود شخص بدی بوده است اگرچه مرد صالحی بوده باشد و قطعاً اصحاب رسول اللهص صالح بوده‌اند»[[1]](#footnote-1).

این سخن امام مالک نشان از دور اندیشی ایشان نسبت به ابعاد خبر است، چون مو ضوع تنها منحصر به بی‌حرمتی به صحابه نیست بلکه این امر به جاهای خطرناک‌تر از آن کشیده می‌شود.

و باتوجه به این دیدگاه‌، ابن تیمیه این سخنش را بیان می‌کند که‌: اتهام به آنها- یعنی صحابه - اتهام به دین است. منهاج السنة (1, 181). و مثالها در این باب بسیار است.

پژوهشگر مسلمان بسیاری از اوقات احساس ناخوشی و یا نا امیدی می‌کند‌، وقتی که جزئیات عصر راشدین یعنی دوران طلایی تاریخ اسلام را مطالعه می‌کند‌، در اجتماع روایاتی که منابع قدیمی ما و در رأس آنها تاریخ رسل و ملوک امام طبری آورده‌اند‌، او اختلاف زیادی را می‌بیند بین آنچه که از عدالت صحابه رسول اللهص می‌شناسد از سلامت اعتقاد و استقامت در رفتار و اخلاق والایی که داشتند‌، و بین روایاتی که راویان و ناقلان به عنوان واقعیت تاریخی به تصویر می‌کشند.

در این عصر، مستشرقین و همگامانشان آرای این منتسبین به اسلام را به کار می‌برند و از آن تأثیر می‌پذیرند‌، بلکه این سخنان باطل غنیمتی بودند تا مادامی که اهدافشان را برای اتهام به اسلام و رسیدن به خدشه دار کردن صحابه گرامی به کار برند‌، برای تجزیه وتقسیم کردن آن با هم مسابقه می‌دهند.

بی‌تردید وقتی که تاریخ اصحاب رسول اللهص را می‌خوانی باید به دو چیز معتقد باشی‌:

أ- اصحاب پیامبرص بعد از انبیا خیرالبشر هستند‌، و دلیل آن هم این است که خداوند متعال آن‌ها را مدح کرده است و پیامبرص در بیشتر از یک حدیث آنها را به عنوان برترین امت یا امت‌های بعد از انبیا ستوده است.

ب- لازم است که بدانی اصحاب رسول خداص غیر معصوم هستند‌، اما مصیبت این است که بعضی معتقد به عصمت آنها هستند؛ البته آری ما معتقد به عصمت در اجماع آنها هستیم‌، چون پیامبرص خبر داده است که این امت بر گمراهی اجتماع نمی‌کنند به دلیل حدیث‌:

«إن الله تعالى قد أجار أمتي أن تجتمع على ضلالةٍ».

یعنی‌: «خداوند متعال امت من را پناه داده است از اینکه بر گمراهی اجتماع کنند»[[2]](#footnote-2).

 بنابراین، آنها معصوم هستند از اینکه بر گمراهی اجتماع کنند‌، اما به طور انفرادی غیر معصوم هستند‌، و عصمت از آنِ انبیاست.

بعد از این مقدمه سریع وارد اصل موضوع؛ یعنی عدالت صحابه می‌شویم و ابتدا با تعریف صحابی شروع می‌کنیم و با عنایت به توفیق خدا سخنم را آغاز می‌کنم.

تعریف صحابی

صاحب در لغت‌: اسم فاعل است از صحب یصحب‌، و در جمع آن گفته می‌شود‌: أصحاب و أصاحیب و صحب و صحبة و صحبان - به ضم - و صحابه - به فتح - و صحابه- به کسرة - لسان العرب (7, 286).

و در عرف‌: کسی است که دوستی و هم نشینی‌اش طولانی شود و همراهی‌اش بر سبیل اتباع زیاد باشد[[3]](#footnote-3).

و در اصطلاح جمهور محدثین‌: «هو من لقی النبی یقظة، مؤمناً به‌، بعد بعثته‌، حال حیاته‌، ومات علی الإیمان». یعنی: «کسی است که پیامبرص را ملاقات کرده باشد آگاهانه‌، به او ایمان آورده باشد‌، بعد از بعثتش‌، در حال حیاتش‌، و بر ایمان مرده باشد»[[4]](#footnote-4).

شرح تعریف

قول ما که گفتیم‌: «مَن لَقی النبي» این در تعریف جنس است و در این تعریف.

«هر کسی که معاشرتش طولانی باشد‌: مثل ابوبکر و عمر و عثمان و علی‌، و کسان دیگری که همراهی پیامبرص را کرده‌اند داخل می‌شود».

یا زمان معاشرتش کوتاه باشد مثل‌: نمایندگان پیامبرص همانند ضمام بن ثعلبة [نگا: الإستیعاب (2, 751)‌، أسدالغابة (3, 57)]‌، و مانند مالک بن حویرث [نگا‌: الإصابة (5, 719-720)]‌، و عثمان بن ابی‌العاص [نگا‌: أسدالغابة (3, 579) والإصابة (4, 451-452)] و وائل بن حجر [نگا: الإستیعاب (4, 1562-1563) و أسدالغابة (5, 435)] و غیره از کسانی که جز مدت کوتاهی با پیامبر نبوده‌اند.

یا او را دیده است ولی معاشرت نداشته است‌، مثل‌: بعضی از اعراب بادیه‌نشینی که در حجة الوداع با پیامبرص حضور داشتند؛ آنها پیامبر را دیده‌اند ولی با او معاشرت نداشته‌اند‌، مثل: ابوطفیل عامر بن وائله [نگا‌: الإصابة (3, 605) و الإستیعاب (4, 1696)‌، و أسدالغابة (3, 145)]‌، و أبوجحیفة وهب بن عبدالله [نگا: الإصابة (6, 626)]..

و در این مفهوم داخل می‌شود‌: هر کسی که حدیثی را از او روایت کرده است‌، مثل مهران مولی رسول اللهص [نگا‌: الإصابة (6, 232) و أسدالغابة (5, 281)]، و حسان بن ثابت [نگا‌: الإصابة (2, 62-64) و أسدالغابة (2, 5-7)] و سهل بن حنیف [نگا‌: الإصابة (3, 198) و أسدالغابة (2, 470)].

و کسی که دو حدیث روایت کرده است‌، مثل‌: عبدالله بن حنظلة غسیل [نگا‌: الإصابة (4, 65-67) و أسدالغابة (3, 218)] و حمزة بن عبدالمطلب [نگا‌: الإصابة (2, 121-123) و الإستیعاب (1, 369-375)] و شر حبیل بن حسنة [نگا‌: الإصابة (3, 328-329)].

یا بیشتر از دو حدیث‌، مثل‌: ابوهریرة‌، و ابن عمر و ابن عباس و غیره از راویانی که بسیار از پیامبر حدیث روایت کرده‌اند.

یا اصلاً حدیثی روایت نکرده است‌، مثل‌: عبدالرحمن بن حنبل [نگا‌: أسدالغابة (3, 439) و الإستیعاب (2, 828)]‌، و ثمامة بن عدی [نگا‌: الإصابة (1, 410) و الإستیعاب (1, 213)]‌، و زیاد بن حنظلة تمیمی [نگا‌: الإستیعاب (2, 531)].

و در آن مفهوم داخل می‌شود هر کسی که در غزوه‌ای با پیامبرص بوده است‌، مثل‌: خبیب بن عدی [نگا‌: الإصابة (2, 262\_264) و أسدالغابة (2, 120-122)]‌، و أنس بن نضر [نگا‌: الإصابة (1, 132-133) و أسدالغابة (1, 155-156)].

یا دو غزوة‌، مثل‌: ملیل بن وبرةالانصاری [نگا‌: الإصابة (6-382) و الإستیعاب (4, 1484)] و عبدالله بن عمروبن حرام [نگا‌: الإصابة (4, 189-190)]‌، و عتبة بن فرقد السلمی [نگا‌: الإصابة (4, 439-440) و أسدالغابة (3, 567)].

یا بیشتر از دو غزوة‌، مثل‌: براء بن عازب [نگا‌:الإصابة (1, 278-279)‌، و أسدالغابة (1, 205- 206)] و سعد بن مالک و ابو سعید خدری و صحابه‌های مشهور دیگر.

یا اصلاً در هیچ غزوه‌ای با پیامبرص نبوده است‌، مثل‌: حسان بن ثابت انصاری.

و مرد و زن هم در آن داخل می‌شود. اما در مورد افراد بالغ به اتفاق اهل حدیث داخل مفهوم صحابی می‌شوند. اما افراد غیر بالغ‌، آنهایی که به سن تمییز رسیده بودند در آن داخل می‌شوند‌، مثل‌: دو نوه رسول خداص حسن و برادرش حسین‌، و عبدالله بن زبیر و غیره.

و افراد غیر ممیّز‌، مثل‌: محمد بن ابوبکر صدیق [نگا‌: الإصابة (6, 245-246) و أسدالغابة (5, 102-103)] و محمد بن ثابت [نگا‌: أسدالغابة (5, 83)]‌، و پیامبرص با آب دهانش او را آبدیده کرد و نام او را محمد نامید‌، و کسان دیگری که پیامبرص آنها را آبدیده کرد‌، و برای آنها دعا کرد و به سن تمییز نرسیده بودند.

همچنانکه جن و ملائکه هم در مفهوم صحابه داخل می‌شوند.

اما جن‌: بنا به قول صحیح داخل در مفهوم صحابه می‌شوند‌، و این چیزی است که حافظ بن حجر آن را ترجیح داده است. [نگا‌: الفتح (7, 7)].

اجنه‌ای مثل‌: زوبعة‌، سمهج یا سمحج‌، و عمرو بن جابر‌، مالک بن مهلهل‌، و شاصر‌، و ماصر و منشی و حس و مس و غیره [نگا‌: روض الأنف (2, 304) و ارشادالساری (5, 306)].

اما ملائکة‌: در دخول آنها تحت مفهوم صحابه اختلاف هست‌، جماعتی معتقدند که پیامبر برای آنها نیز مبعوث شده است‌، و بعضی از ملائکه با او ملاقات کرده‌اند و به او ایمان آورده‌اند‌، بنابراین مفهوم صحابه برایشان ثابت می‌شود‌، و از کسانی که بر این عقیده‌اند‌: امام سیوطی در کتابش «الحبائك» در شناخت احوال ملائکه (ص 211) و قاضی شرف الدین بارزی و تقی الدین سبکی و امام حافظ ابن کثیر این قول را ترجیح داده‌اند و بعضی از اصولیون‌، اجماع در این مورد را اثبات کرده‌اند‌، چنانکه در «مواهب اللدنی» (7, 28) آمده است.

و با کلام «مَن لقی» از مفهوم صحابه خارج می‌شود‌: کسی که به او ایمان آورده و او را ندیده است مثل‌:أصحمة نجاشی و زید بن وهب و ابو مسلم خولانی و غیره. [نگا‌: محاضرات في علوم الحدیث (ص 37-40)].

و ما این کلام را که «من لقی النبی» ترجیح دادیم بر اینکه بگوییم «من رأی النبی» تا کسی مثل عبدالله بن أم مکتوم داخل در مفهوم صحابه قرار گیرد‌، او از کسانی است که ملاقات او با پیامبرص ثابت شده است اگر چه به دلیل نابینایی او را ندیده است.

و لفظ «یقطة» در تعریف‌: تفکیکی است که با آن هر کسی که در خواب‌، پیامبر را ملاقات کرده باشد خارج می‌شود‌، چنین شخصی صحابی نیست‌، همچنانکه بلقینی در محاسن الاصطلاح (ص423)‌، و حافظ ابن حجر در فتح الباری (7, 7)‌، و سخاوی در فتح المغیث (4, 81) به آن اشاره کرده‌اند.

و لفظ «مؤمناً به»‌ قیدی است که با آن کسی که او را ملاقات کرده ولی ایمان نیاورده است خارج می‌شود‌، چنین شخصی صحابه محسوب نمی‌شود چه از مشرکین باشد یا مجوس یا اهل کتاب - یهود و نصاری - و فرقی نمی‌کند بر کفرش باقی مانده باشد مثل‌:ابو جهل و ابولهب و کفار و مشرکان دیگر‌، یا بعد از ارتحال پیامبرص به ملکوت اعلی‌، ایمان آورده باشد مثل: رسول قیصر. [نگا‌: فتح المغیث (4, 82)].

همچنین با این قید کسی که پیامبر را ملاقات کرده و به او ایمان آورده سپس مرتد شده‌، و دوباره در حیات پیامبر به ایمانش برگشته و بار دیگر او را ملاقات کرده‌، بدون اختلاف بین علما داخل در مفهوم صحابی می‌شود، مثل‌: عبدالله بن سعد بن أبی‌سرح [نگا‌: الإصابة (4, 109-111)].

و همچنین در آن داخل می‌شود‌: کسی که او را ملاقات کرده و به او ایمان آورده سپس مرتد شده و دوباره در حیات پیامبرص به ایمانش برگشته و بار دیگر او را ندیده است‌، یا بعد از ارتحال پیامبرص به ایمانش برگشته‌، همچنانکه ابن حجر در نزهة النظر (ص109) بیان کرده است‌، مثل‌: قرّة بن هبیرة [نگا‌: الإصابة (5, 437-440) ]‌، و أشعث بن قیس [نگا‌: الإصابة (1, 87-90)]‌، و عطارد بن حاجب تمیمی [نگا‌: الإصابة (4, 507-509)].

همچنین در آن داخل می‌شود‌: کسی که به پیامبرص ایمان آورده سپس مرتد شده و بر ارتدادش تا زمان مرگ استمرار داشته است‌، مثل عبیدالله بن جحش‌، کسی که به حبشه هجرت کرد و در آن جا نصرانی شد و بر نصرانیتش مرد‌، و ربیعة بن أمیه جمحی؛ او در خلافت عمر وقتی که به سرزمین روم فرار کرد مرتد شد‌، و به آنها ملحق شد و نصرانی شد‌، و ابن خطل که مرتد شد و به خاطر ارتدادش در روز فتح مکه کشته شد. [نگا‌: الإصابة (1, 7) و محاضرات في علوم الحدیث (ص 39)]‌، غیر از اینکه با قید دیگر که بعداً می‌آید از مفهوم صحابه خارج می‌شود.

و لفظ «بعد بعثته» قید دیگری است که به وسیله آن هر کسی که او را قبل از بعثتش ملاقات کرده و به او ایمان آورده‌، از مفهوم صحابه خارج می‌شود‌، مثل‌: زید بن عمرو بن نفیل‌، و جرجیس بن عبدالقیس معروف به بحیرای راهب‌، که او را وقتی که به شام رفته بود شناخت و قبل از بعثتش به او ایمان آورد [نگا‌: الزرقانی علی الـمواهب (7, 27) و محاضرات فی علوم الحدیث (ص39)]، این افراد داخل در مفهوم صحابه نمی‌شوند‌، چون پیامبرص در آن هنگام هنوز مبعوث نشده بود که به او ایمان آوردند و او را تصدیق کردند. بر این اساس‌: آنچه که بعضی در اینجا ورقة بن نوفل را مثال می‌زنند ناصحیح است چرا که او بعد از بعثت و آمدن وحی پیامبرص را ملاقات کرده و به او ایمان آورد‌، بنابراین ابن صلاح به ثبوت صحتش نظر قاطع داده‌است. [نگا‌: الرزقانی علی الـمواهب (7, 27)ه.

و لفظ «حال حیاته»: قید دیگری است که با آن‌، کسی که از روی هوشیاری او را ملاقات کرده و بعد از ارتحالش به ملکوت اعلی به او ایمان آورده خارج می‌شود [نگا‌: فتح الباری (7, 7) و الإصابة (1, 7-8) و فتح المغیث (4, 80)] مثل أبو زؤیب الهذلی شاعر [نگا‌: الإصابة (2, 364)]‌، او پیامبرص را قبل از اینکه دفن شود‌، دیده بود و کفن فروش بود.

و لفظ «مات علی الإیمان»‌: با این قید کسی که او را دیده و به او ایمان آورده‌، اما بعد مرتد شده و تا زمان مرگ بر ارتدادش دوام داشته خارج می‌شود‌، که مثال‌های آن ذکر شد. این تعریف صحابی در نزد جمهور محدثین است. در قسمت بعدی از تعریف صحابی در نظر جمهور فقها و اصولیون‌، و ترجیح تعریف درست بحث می‌شود. و اکنون به امید خدا تعریف صحابی در نزد فقها و اصولیون را ذکر می‌کنیم و بعد از آن می‌پردازیم به شناخت راههای اثبات صحابه.

جمهور فقها و اصولیون در تعریف صحابی می‌گویند‌:

«من لقی النبی یقظة مؤمناً به‌، بعد بعثة‌، حال حیاة‌، وطالت صحبته وکثر لقائه به‌، علی سبیل التبع له‌، والأخذ عنه‌، وإن لم یرو عنه شیئاً‌، ومات علی الإیمان».

یعنی: «کسی که در حالت هوشیاری با پیامبرص برخورد کرده باشد‌، به او ایمان آورده باشد‌، بعد از بعثتش‌، در حال حیاتش و همراهی‌اش طولانی شده باشد و ملاقاتش با او بسیار باشد‌، و از او پیروی کرده باشد و دین را از ایشان فراگرفته باشد‌، هر چند حدیثی از ایشان روایت نکرده باشد‌، و برایمان مرده باشد».

شرح تعریف:

لفظ «من لقی النبی... الخ»‌: شرح و بیان آن گذشت در تعریف صحابی در نزد جمهور محدثین.

و لفظ «طالت صحبته» یعنی اینکه مجالست و برخورد صحابی با پیامبرص باید زیاد باشد. و علما در مدتی که در آن گفته می‌شود «طالت صحبته» اختلاف پیدا کرده‌اند‌، دسته‌ای از آنان آن را یک سال و بیشتر تعیین کرده‌اند‌، از جمله ابن مسیب‌، همانطور که شوکانی در إرشاد الفحول (ص70) از او نقل کرده است‌، و ابن همام در التحریر (3, 66) و آلوسی در أجوبة العراقیة (ص9) و غیره. و دسته‌ای از آنان آن را تا شش ماه و بیشتر تعیین کرده‌اند‌، همانطور که صاحب التیسیر (3, 66) از بعضی از علما نقل کرده است‌، و شوکانی در إرشاد الفحول (ص 70) و آلوسی در أجوبة العراقیة (ص 9) و غیره و شوکانی این دو قول مذکور را در ارشاد الفحول رد کرده است و می‌گوید: هیچ وجه صحتی در این دو قول وجود ندارد، چون مستلزم این است که جماعتی از کسانی که از پیامبر حدیث روایت کرده‌اند و کمتر از آن مدت پیش او باقی مانده‌اند از اسم صحابه خارج می‌شوند‌، و نیز دلیلی از لغت و شرع بر صحت آن وجود ندارد.

دسته‌ای دیگر معتقدند که با مقدار تعیین نمی‌شود‌، بلکه به نحوی تعین می‌شود که عرفاً اسم مصاحبت بر آن اطلاق شود. و قول راجح و أصح در نزد اصولیین همین است‌، و جمهور آنها هم به آن معتقدند.

و لفظ «علی سبیل التبع له والأخذ عنه»‌ این قید در حقیقت تنها برای بیان واقع آمده است‌، چون کسی که مصاحبتش با پیامبرص عرفاً طولانی شده باشد جز بر سبیل پیروی از او و گرفتن دین از ایشان نیست‌، و صحیح نیست که قید دارای مفهومی باشد‌، چون ما کسی از اصحاب رسول اللهص را نمی‌شناسیم که مصاحبتش با پیامبرص طولانی شده باشد‌، ولی پیرو و دنباله رو او نبوده باشد.

لفظ «إن لم یرو عنه شیئاً»: جمهور اهل فقه و اصول در آن اختلاف کرده‌اند‌، دسته‌ای از آنان برای ثبوت مصاحبت ثبوت روایت از رسول خداص را شرط دانسته‌اند‌، مثل‌: شوکانی در إرشاد الفحول (ص 70) و سیوطی در تدریب الراوی (2, 112) و غیره.

و دسته‌ای معتقدند که برای ثبوت مصاحبت‌، ثبوت روایت از پیامبرصشرط نیست‌، مثل: قاضی ابو یعلی الفراء در العدة (ص 3, 989) و آمدی در الإحکام (1, 275) و سبکی در جمع الـمجوامع (2, 179) و غیره.

قول راجح قول دوم است؛ زیرا قول به اشتراط روایت برای تحقق مفهوم مصاحبت‌، منجر می‌شود به خارج شدن بسیاری از اصحابی که روایتی از پیامبرص برای آنها ثابت نشده‌، در حالی که علمایی که زندگینامه صحابه را نوشته‌اند آنها را در زمره صحابی آورده‌اند. و قبلاً مثالهایی در این مورد در تعریف صحابی نزد جمهور محدثین آورده شد.

از خلال آنچه که ذکر شد حال می‌توانیم بگوییم که تعریف راجح برای صحابی همان است که جمهور محدثین گفته‌اند‌، و دلیل آن هم سالم بودن ادله آنها و خالی بودنش از انتقاد است. والله اعلم.

طرق اثبات مصاحب با پیامبرص

دو راه برای اثبات صحابی بودن وجود دارد‌:

راه اول‌: إثبات مصاحبت به وسیله نص یا خبر (حدیث)

1. قرآن کریم‌: ﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40].

یعنی‌: «اگر او را یاری ندهید البته خدا یاریش کرده‌، آن دم که کافران او را بیرون راندند‌، و او دومین دونفر بود‌، آنگاه که آنها در غار بودند و قتی به همراه خود (ابوبکر) گفت: غم مخور که خدا با ماست».

این نص مصاحبت سرورمان ابوبکر صدیق را ثابت می‌کند‌، به طوری که اجماع شده است به اینکه منظور از صاحب در این آیه ابوبکر است. تفسیر رازی (16, 65).

1. خبر متواتر‌: مانند آنچه که درباره مصاحبت عشرة مبشرة وجود دارد‌، و اخبار مربوطه به ثبوت مصاحبت آنها با پیامبر ص به حد تواتر رسیده است. مراجعه کن به حدیث در سنن ترمذی (3, 311-312).
2. خبر مشهور‌: مانند اخباری که در مورد مصاحبت عکاشه بن محصن و ابوهریره و ابن عمر و ابو سعید خدری و ابوموسی اشعری و بسیاری دیگر که هیچ مسلمانی در اثبات صحابی بودن آنها شک ندارد. مراجعه کن دراسات تاریخیة في رجال الحدیث (ص 39).
3. خبر آحاد‌: و در زیر مجموعه آن چهار طریق می‌گنجد‌:

الف- روایت یک نفر ازپیامبرص که معاصر با او بوده از طریق رؤیت یا سماع‌، مثلاً یکی از تابعین بگوید‌: فلانی به من خبر داد که او از پیامبر شنیده است که چنین می‌گوید‌، یا پیامبرص را دیدم که اینچنین کرد مانند قول زهری در مورد فتح مکه که بخاری در صحیحش آن را روایت کرده است[[5]](#footnote-5).

ب- خبر دادن صحابی در مورد خودش که او صحابی است‌، علما در این مورد به چهار دسته تقسیم شده‌اند‌:

دسته اول‌: قول او به طور مطلق و بدون شرط قبول می‌شود‌، و ابن عبدالبر بر این باور است همانطور که سخاوی در فتح المغیث (3, 99). آن را نقل کرده است.

دسته دوم‌: قولش به دو شرط قبول می‌شود‌:

اول‌: باید بعد از ثبوت عدالتش باشد.

دوم‌: باید بعد از ثبوت معاصر بودنش با پیامبرص باشد.

از کسانی که بر این باورند و به آن اعتقاد راسخ دارند‌: جمهور علمای اصول و حدیث است. رج‌: «شرح الکوکب الـمنیر» ابن نجار (2, 479)‌، و «الـمختصر في أصول الفقه» ابن اللحام (ص 89) و جمع الجوامع سبکی (2, 167)‌، و «شرح الألفیة» عراقی (3, 11) و ابن حجر در «الإصابة» (1, 8) و سخاوی در «فتح الـمغیث» (3, 97) و بسیار دیگر. دلیل صحت قبول خبر دادنش در مورد خودش که او صحابی است‌، این است که اگر او حدیثی از پیامبرص روایت می‌کرد‌، ما روایتش را قبول می‌کردیم‌، بنابراین اگر در مورد خودش خبر دهد که او صحابی است به طریق اولی قبول می‌کنیم. رج‌: «شرح الکواکب الـمنیر» ابن نجار (2, 479).

معاصر بودنی که در اثبات مصاحبت شرط قرار داده‌اند این است که‌: این معاصر بودن شرعاً ممکن است که در حدود صدو ده سال از هجرت پیامبرص از مکه مکرمه به مدینه منوره ادعای صحابی بودن کرده باشد‌، همانطور که حافظ بن حجر در الإصابة (1, 8) آن را ذکر کرده است‌، دلیل آن حدیث صحیح پیامبرص است که در آخر حیاتش به اصحابش فرمود. «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لاَ يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ». یعنی: «آیا امشبتان را دیده‌اید‌، به حقیقت بعد از صد سال دیگر هیچ یک از کسانی که الان هستند باقی نمی‌ماند. منظورش از اصحابش بود»[[6]](#footnote-6).

با این توضیح مشخص می‌شود که اگر کسی ادعای صحابی بودن کند ولی معاصر بودنش با پیامبرص غیر ممکن باشد سخنش قبول نمی‌شود و از دروغگویان به شمار می‌رود. مراجعه کن به مثالهای کسانی که ادعا کرده‌اند صحابی هستند و دروغش آشکار گشته‌: الإصابة (1, 9) و محاضرات في علوم الحدیث (1, 138-139) و دراسات تاریخیه (ص 46).

دسته سوم: عدم قبول اینکه او صحابی است‌، و ابن قطان موافق این قول است همانطور که شوکانی در ارشاد الفحول (ص 71) از او نقل کرده است‌، و ابو عبدالله صیرمی از حنفیه براین قول است همانطور که ابن نجار در شرح الکوکب الـمنیر (2, 479) آن را ذکر کرده است‌، و همچنین از جمله کسانی که این عقیده را دارد امام بلقینی است در محاسن الاصطلاح (ص 427)‌، و غیره.

چنین استدلال کرده‌اند که‌: او متهم است به اینکه مدعی رتبه والایی است که برای خودش ثابت می‌کند و آن مقام صحابه است‌، و انسان فطرتاً خواستار مقام و بزرگی است [رج‌: البلبل (ص 62) و شرح مختصر الروضة (2, 13) و تیسیر التحریر (3, 67)]، و بسیاری از افراد دیگر.

دسته چهارم‌: قائل به تفصیل هستند به این ترتیب که اگر کسی ادعای مصاحبت کوتاه کند از او قبول می‌شود‌، به دلیل اینکه اثبات آن با نقل دشوار است‌، چون چه بسا در هنگام ملاقاتش با پیامبر پص کسی حضور نداشته یا کسی او را ندیده است‌، و اگر کسی ادعای مصاحبت طولانی و کثرت رفت و آمد در سفر و حضر کند‌، از او قبول نمی‌شود؛ چون چنین چیزی دیده و نقل می‌شود و مشهور می‌شود‌، بنابراین با قول خودش صحابی بودنش ثابت می‌شود‌، همانطور که سخاوی در فتح المغیث (3, 98-99) گفته است.

ج- گفته یکی از صحابه به صحابی بودن دیگری‌:

و این یا تصریحی است‌، مثل اینکه صحابی بگوید‌: فلانی صحابی است یا از اصحاب است یا از کسانی است که با پیامبرص مصاحبت داشته است.

و یا به طریق لزوم است‌، مثل اینکه بگوید‌: من و فلانی نزد پیامبر بودیم‌، یا فلانی با من این حدیث را از پیامبر شنید‌، یا من و فلانی بر پیامبرص وارد شدیم.

جز اینکه این روش اخیر تنها زمانی مصاحبت در آن ثابت می‌شود که اسلام شخص مذکور در آن حالت شناخته شده باشد‌، همانگونه که سخاوی در فتح المغیث (3, 96) بیان می‌کند. و در این مورد صحابی بودن حمحمة بن أبی‌حمحمة الدوسی را که در اصفهان مرد مثال زده‌اند‌، و ابوموسی اشعری برای او شهادت داده است [رج‌: «ذکر اخبار اصفهان» أبی‌نعیم (1, 71) و الإصابة (1, 355) و أسدالغابة (2, 58-59)].

علت قبول قول صحابی را در مورد شخص دیگر به اینکه صحابی است‌: اینچنین بیان می‌کنند که‌: شخص صحابی عادل است و اگر صحیح باشد که ما سخن او را وقتی در مورد پیامبر خبر می‌دهد‌، قبول می‌کنیم‌، بنابراین قبول کردن سخن وی وقتی در مورد صحابی بودن شخص دیگر خبر می‌دهد‌، به طریق اولی صحیح است.

د- خبر دادن یکی از تابعینی که در نزد اهل حدیث موثق است به اینکه فلانی صحابی است‌:

علمای محدث و اصول در آن اختلاف کرده‌اند‌، جماعتی از آنان معتقد به قبول قول او هستند‌، از جمله‌، امام سخاوی در فتح المغیث (3, 96) و حافظ بن حجر در الإصابة (1, 8) و غیره.

و جماعتی دیگر معتقدند که قولش مورد قبول نیست‌، و با آن صحابی بودن کسی که از او خبر داده‌، ثابت نمی‌شود‌، و از جمله کسانی که چنین نظری دارند‌: بعضی از شارحان (اللمع) هستند‌، طبق آنچه که امام سخاوی در فتح المغیث (3, 99) ذکر کرده است.

و حجتشان در این نفی این است که اگر تزکیه از جانب یک مزکی (تزکیه کننده) صادر شود مورد قبول نیست بلکه باید دو نفر باشد‌، چون تزکیه به شهادت ملحق می‌شود‌، پس همانطور که شهادت جز با دو نفر بیشتر صحیح نیست و تحقق پیدا نمی‌کند‌، تزکیه هم قابل قبول نیست مگر از جانب دو نفر و بیشتر‌، و به دلیل اینکه شرط قرار دادن تعدد در تزکیه کننده شایسته‌تر و محتاطانه‌تر از إفراد است‌، چون در آن اطمینان بیشتری هست. رج‌: تیسیرالتحریر (3, 58).

و قول راجح آن است که دسته اول معتقد به آن هستند یعنی قبول تزکیه یک تابعی به اینکه فلانی صحابی است و به آنچه که نفی کنندگان ذکر کرده‌اند چنین جواب داده‌اند‌:

1. تزکیه جانشین حکم است بنابراین تعداد در آن شرط نیست‌، بر خلاف شهادت که در مقابل حکم است و باید حتماً در آن تعدد باشد‌، پس الحاق تزکیه به شهادت صحیح نیست[[7]](#footnote-7).
2. اگر تزکیه از طریق اجتهاد مزکی صادر شده باشد به منزله حکم است و در این صورت تعدد مزکی شرط نیست چون به منزله حکم است.
3. در مزکی به یک نفر اکتفا می‌شود‌، زیرا همانند خبر است و همانطور که قبول خبر واحد صحیح است قول مزکی واحد هم قابل قبول است‌، چون به منزله آن است[[8]](#footnote-8).
4. اعتبار واحد در جرح و تعدیل اصلی است که بر آن اتفاق شده‌، و اعتبار پیوستن قول شخص دیگر به او نیازمند دلیل است‌، و اصل عدم آن است[[9]](#footnote-9).
5. لازم است که قائل به عدم اشتراط تعدد در مزکی باشیم‌، چون شرط قرار دادن تعدد گاهی منجر به ضایع شدن بعضی از احکام می‌شود، بنابراین عدم تعدد بهتر و محتاطانه‌تر است[[10]](#footnote-10).

راه دوم‌: اثبات مصاحبت از طریق یکی از نشانه‌ها

نشانه اول‌: کسی که ادعای صحابی بودن را می‌کند باید در دوران پیامبرص رهبری یکی از غزواتش را به عهده گرفته باشد‌، چون پیامبرص امیری غزوه‌هایش را تنها به کسی داده است که از اصحابش بوده باشد[[11]](#footnote-11).

نشانه دوم‌: مدعی صحابی از جمله کسانی باشد که یکی از خلفای راشدین او را امیر یکی از مغازی در جنگ‌های «ردة» و فتوحات کرده باشد[[12]](#footnote-12).

نشانه سوم‌: مدعی صحابی‌، ثابت شده باشد که بچه‌ای داشته و پیامبرص او را آبدیده کرده‌، یا نوازشش کرده یا برایش دعا کرده؛ چون هر بچه‌ای که به دنیا می‌آمد پیش پیامبرص برده می‌شد و ایشان برایش دعا می‌کرد‌، همچنان که حاکم آن را از عبدالرحمن عوف روایت کرده است‌، طبق آنچه که ابن حجر در الإصابة (1, 9) ذکر کرده است. و همچنین مراجعه کن به صحیح مسلم (1, 237).

نشانه چهارم‌: کسی که ادعای صحابی بودن را می‌کند باید از کسانی باشد که در سال دهم هجری در مکه یا طائف بوده است‌، چون برای محدثین ثابت شده که هر کسی در سال دهم در مکه یا طائف بوده مسلمان شده است و با پیامبر ص در حجةالوداع فریضه حج را انجام داده‌است[[13]](#footnote-13). این نشانه جای تأمل است؛ چون اگر چه مسلمان شدن همه آنها مسلم است اما مسلم نیست که تمام آنها با پیامبرص حج کرده باشد.

نشانه پنجم‌: کسی که ادعای صحابی بودن را می‌کند‌، از اوس یا خزرجی‌ای بوده باشد که در عهد پیامبرص در مدینه بوده باشد. ثابت شده است که تمام آنها مسلمان شدند ولی ثابت نشده که هیچ یک از اسلام برگشته باشند[[14]](#footnote-14).

طباقات صحابه‌:

طبقه از نظر لغوی به معنای مرتبه است‌، و به معنی مساوات نیز آمده است [مختار الصحاح (ص388) و ترتیب القاموس(1/399)].

و طبقه در اصطلاح اطلاق می‌شود بر جماعتی که در سن یا در اخذ علوم از استادانشان با هم مشترک هستند یا در وصف عام شامل آنها می‌شود‌، و طبقه نامیده شدند چون دارای رتبه برتر یا متوسط یا پایین هستند که وصف آنها را مشخص می‌کند و مراتبشان را تعیین می‌کند[[15]](#footnote-15).

شمار طبقات صحابه:

علما در تعداد طبقات صحابه در بین کم و زیاد اختلاف پیدا کرده‌اند‌، و اختلافشان مبتنی است بر اختلاف دیدگاهشان در مورد آنچه که معنی طبقه در نزد آنها با آن تحقق می‌یابد؛ دسته‌ای از آنان معتقدند که صحابه در یک طبقه قرار دارند‌، از جمله کسانی که موافق این عقیده هستند: ابن حبان و هم نظرانش هستند‌، و آنها می‌گویند: که صحابه دارای فضیلت و افتخار بسیار بزرگی هستند که قابل مقایسه نیست و برتر از هر اعتباری است.

در واقع آنها به مطلق صحابه توجه کردند‌، صرف نظر از سنجش آن از سایر اعتبارات دیگر[[16]](#footnote-16).

به همین جهت تمام صحابه را در یک طبقه قرار دادند‌، چون همه آنها در یک مرتبه مساوی هستند و هیچ یک از آنها بر دیگری برتری ندارد.

دسته‌ای دیگر از علما صحابه را در پنج طبقه قرار داده‌اند‌:

طبقه اول: بدریون‌، مثل ابوبکر صدیق و علی بن ابی‌طالب و بلال بن رباح‌، و کسان دیگری که در غزوه بدر حضور داشتند.

طبقه دوم‌: از کسانی که در اسلام پیشتاز بودند و عامه آنها به حبشه هجرت کردند و در جنگ احد و جنگ‌های بعد از آن شرکت کردند‌، مثل‌: عثمان بن عفان و همسرش رقیة دختر رسول اکرمص و زبیر بن عوام و غیره.

طبقه سوم: کسانی که در جنگ خندق و ما بعد آن حضور داشتند‌، از جمله‌: سلمان فارسی و سعدبن معاذ و غیره.

طبقه چهارم: اسلام آورندگان بعد از فتح مکه‌، مثل: ابو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و غیره.

طبقه پنجم: کودکان و اطفالی که پیامبرص آنها را دیده و در هیچ غزوه‌ای نبودند‌، حال چیزی از ایشان در خاطرشان باشد یاخیر. از جمله کسانی که قائل به این قول هستند‌: ابن سعد است در کتابش طبقات الکبری‌، توجیه او این است که اگرچه صحابه در افتخار صحابی بودن پیامبرص مساوی هستند‌، اما بنا به اعتبارات دیگری متفاوت هستند مانند سبقت در اسلام آوردن و غزوه‌، و امثال اینها. بنابراین گاهی به امری علاوه بر صحابی بودن توجه می‌شود[[17]](#footnote-17).

و دسته‌ای طبقات صحابی را دوازده طبقه قرار داده‌اند از جمله امام ابو عبدالله الحاکم النیشابوری؛ او در کتابش «شناخت علوم الحدیث» (ص22-24) ذکر کرده است که صحابی مراتبی دارند‌:

طبقه اول‌: جمعی که در مکه مسلمان شدند‌، مثل: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیره.

طبقه دوم: اصحاب دارالندوة (خانه قصی بن کلاب) و قضیه این بود که عمر بن خطاب هنوز مسلمان نشده بود و و قتی اسلامش را علناً آشکار کرد‌، پیامبرص را به دار الندوة برد و در آنجا جماعتی از مردم که به او ایمان آوردند. ازجمله‌: سعید بن زید و سعد بن ابی وقاص.

طبقه سوم: مهاجران به حبشه‌، مثل: حاطب بن عمربن عبد شمس و سهیل بن بیضاء و جعفربن ابی‌طالب.

طبقه چهارم: کسانی که در عقبه با پیامبرص بیعت کردند‌، ازجمله‌: رافع بن مالک و عبادة بن صامت و اسعدبن زرارة.

طبقه پنجم‌: یاران عقبه دوم که اکثرشان از انصار بودند‌، در این عبارت ایرادی هست؛ چون مشخص و مبرهن است که با یاران عقبه اول و دوم غیر از انصار کسی مشارکت نداشته است‌، جز عباس که برای اطمینان و خاطر جمعی پیامبرص حضور داشته است.

طبقه ششم: اول دسته از مهاجرینی که در قبا به پیامبرص رسیدند‌، قبل از اینکه وارد مدینه شوند و مسجد ساخته شود. ازجمله: ابو سلمة ابن عبد الأسد و عامربن ربیعة.

طبقه هفتم: اهل بدر که پیامبرص در مورد آنان فرمود‌: «لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدِ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُم**ْ**». یعنی‌: «قطعاً خداوند به درون‌های اهل بدر آگاهی داشته که گفته است: هر کاری می‌خواهید انجام دهید که من شما را بخشیده‌ام»[[18]](#footnote-18). مثل‌: حاطب بن ابی بلتعة و مقداد بن اسود و حباب بن منذر.

طبقه هشتم‌: مهاجرینی که در جنگ بدر و حدیبیه مهاجرت کردند‌، ازجمله: مغیره بن شعبه.

طبقه نهم‌: اهل بیعة الرضوان‌، که خداوند در مورد آنان این آیه را نازل کرد‌: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18]. از جمله آنان‌: سلمة بن الأکوع و ابن عمر و سنان بن ابی‌سنان.

طبقه دهم‌: مهاجران مابین حدیبیة و فتح‌، از جمله‌: خالدبن ولید و عمرو بن عاص.

طبقه یازدهم‌: کسانی که در روز فتح مسلمان شدند‌، مثل: ابو سفیان بن حرب و عتاب بن اسید و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء.

طبقه دوازدهم: کودکان و اطفالی که پیامبر ص را در روز فتح و حجة الوداع و غیره دیدند. که در میان صحابه بیشمار هستند‌، از جمله‌: سائب بن یزید و عبد الله بن ثعلبة و ابو طفیل بن عامر بن واثلة و ابوجحیفة وهب بن عبد الله.

توجیه حاکم از این طبقه بندی آن است که او به امری بیشتر از اصل صحابی بودن توجه کرده است و اعتبارات دیگری علاوه بر ملاحظات ابن سعد در طبقه بندیش را مورد توجه قرار داده است.

و دسته‌ای از علما در تعداد طبقات صحابه به بیشتر از آن معتقد هستند‌، مانند: ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی‌، او هفده طبقه را در کتابش «اصول دین» (ص298-303) ذکر کرده است و گفته که صحابه دارای مراتبی هستند‌:

طبقه اول‌: سابقین به اسلام‌، از مردان‌: ابو بکر‌، از اهل بیت‌: علی، از زنان: خدیجه‌، از موالی: زید بن حارثة و از حبشه: بلال و از فارس‌: سلمان.

طبقه دوم‌: آنهایی که در هنگام اسلام آوردن عمر مسلمان شدند‌، و مثال‌های آن قبلاً بیان شد.

طبقه سوم‌: مهاجران اول به حبشه، مثالشان ذکر شد.

طبقه چهارم‌: یاران عقبه اول‌، که دوازده نفر از انصار بودند و مثالشان ذکر شد.

طبقه پنجم‌: یاران عقبه دوم‌، مثل‌: کعب بن مالک شاعر و عبدالله بن عمرو بن حرام‌، و براء بن معرور و غیره.

طبقه ششم‌: مهاجران همراه پیامبرص به مدینه‌، و کسانی که قبل از ورود به مدینه در قبا به پیامبرص رسیدند‌، و مثالشان ذکر شد.

طبقه هفتم‌: مهاجران بین ورود به مدینه و بین بدر.

 طبقه هشتم‌: بدریون‌، که 313 نفر بودند.

طبقه نهم‌: یاران احد‌، جز یک نفر از آنان که نامش قزمان و منافق بود.

طبقه دهم‌: اصحاب خندق‌، که عبد الله بن عمر از آنان شمرده شده است.

طبقه یازدهم‌: مهاجران بین خندق و حدیبیه.

طبقه دوازدهم‌: یاران بیعت رضوان در حدیبیه در کنار درخت.

طبقه سیزدهم‌: مهاجران بین حدیبیه و فتح مکه.

طبقه چهاردهم‌: کسانی که در شب و روز فتح مکه مسلمان شدند.

طبقه پانزدهم‌: کسانی که بعد از آن دسته دسته به دین اسلام گرویدند.

طبقه شانزدهم‌: کودکانی که پیامبرص را دیدند و مثالشان ذکر شد.

طبقه هفدهم‌: کودکانی که در سال حجة الوداع و کمی قبل از آن به دنیا آمدند.

و نقطه نظر امام ابو منصور بغدادی در آنچه که به آن معتقد است؛ این است که او به امری مزید بر اصل صحابی بودن توجه کرده و اعتبارات دیگری را ملاحظه کرده است که دیگران به آن توجه نکرده‌اند.

آنچه که در نزد علما در شمارش طبقات صحابه مشهور است‌، دوازده طبقه‌ای است که حاکم به آن معتقد بود. [الباعث الحثیث تعلیق احمد شاکر (ص 184)]. و این تقسیم همان چیزی است که اکثر کسانی که در مورد طبقات صحابه نوشته‌اند به آن عمل کرده‌اند و از حاکم پیروی کرده‌اند‌، و تقسیم صحابه به طبقات زیادی بر اساس آن چه که حاکم و بغدادی ذکر کرده‌اند در این مسأله قول راجح است.

اکنون به معنی عدالت صحابه و امور متعلق به آن می‌پردازیم.

تعریف عدالت‌:

عدالت در لغت‌: در صحاح جوهری (ص 415-416) در تعریف لغوی عدالت چنین آمده است؛ عدل متضاد جور است. گفته می‌شود «عدل علیه فی القضیة فهو عادل» یعنی‌: «در پرونده با او عادلانه برخورد کرد بنابراین عادل است».

و گفته می‌شود‌: «فلانٌ مِن أهل المَعدِلَة» یعنی‌: از اهل عدل و داد است‌، و «رجلٌ عدلٌ» یعنی مورد رضا و قانع کننده در شهادت است. در اصل مصدر است و نیز «قومٌ عدلٌ وعدولٌ» جمع است و «قد عدل الرجل بالضم عدالة» آن مرد عدالت را برقرار کرد.... تا آن جا که می‌گوید‌: «وتعدیلُ الشیء» تقویمه‌: یعنی راست کردن و برافراشتن‌، گفته می‌شود‌: « عدلته فاعتدل »‌: برخواستم و او نیز برخواست.

و در «مصباح الـمنیر» (2, 397) چنین آمده است‌: «عدلت الشاهد» یعنی عدالت را به او نسبت دادم و وصف کردم. و در قاموس (4, 13) آمده است‌: عدل ضد جور است‌، و هر آنچه که راست و درست اقامه شده باشد مثل عدالة وعدولة ومعدِلة ومعدَلة.

از این تعریف لغوی مشخص می‌شود که عدالت در لغت استقامت است‌، و همچنین شخص عادل کسی است که از او شبهه‌ای ظاهر نمی‌شود و کسی است که مردم از او راضی هستند و شهادتش را قبول می‌کنند و به آن قانع هستند.

عدالت در اصطلاح‌: عبارات علما در تعریف اصطلاحی عدالت متنوع است‌:

خطیب بغدادی در «الکفایة» (ص103) عدالت را چنین تعریف می‌کند‌: شخص عادل کسی است که نسبت به انجام فرایضش آشنا باشد و به آنچه به آن امر شده ملزم و از آنچه که نهی شده دوری جوید و از فواحش خرد کننده اجتناب ورزد و خواهان حق و واجب باشد در افعال و معاملاتش‌، و در لفظش خود را بپرهیزد از سخنانی که مروت را لکه دار می‌کند. کسی که اینچنین باشد به عادل بودن در دینش منسوب است و به صدق در گفته‌اش معروف است و در این وصف‌، اجتناب ا ز گناهان کبیره‌ای که فاعل آن فاسق نامیده می‌شود کفایت نمی‌کند‌، و با این وصف باید ازچیزهایی که خود نمی‌داند گناه کبیره است ولی مردم می‌گویند‌، خودداری کند.

وابن حاجب عدالت را در مختصرالمنتهی (2/63) چنین تعریف می‌کند‌: محافظتی دینی است که حمل می‌شود بر ملازمت‌، تقوی و رادمردی و بدعت با آن نیست‌، و با اجتناب از گناهان کبیره و ترک اصرار بر گناهان صغیره و ترک بعضی از گناهان صغیره و بعضی از مباحات تحقق پیدا می‌کند.

تعریف ابن همام‌: او در تعریف عدالت در کتابش «التحریر» (3/44) آورده است‌: که استعدادی است که بر ملازمت تقوی و فتوت حمل می‌شود و شرط آن‌: کمترین حدش ترک گناهان کبیره اصرار بر صغیره و چیزی که مخل جوانمردی است.

بعضی از اهل عراق در تعریف عدالت می‌گویند‌: تنها عبارت است از اظهار اسلام با سالم بودن مسلمانان از فسق ظاهری‌، پس هروقت حالش چنین باشد واجب است که عادل باشد‌، و عدل در نزد هر مسلمانی مجهول است[[19]](#footnote-19).

و قرافی در کتابش «شرح تنقیح الفصول » (ص361) عدالت را اینگونه تعریف می‌کند که‌: اجتناب از گناهان کبیره و بعضی از گناهان صغیره و اصرار بر آن و ترک بعضی از مباحاتی که مروت را خدشه دار می‌کند.

و غزالی در «المستصفی» (1/157) آن راچنین تعریف می‌کند‌: عدالت عبارت است از استقامت سیرت و دین و حاصل آن برمی‌گردد به هیئت راسخ در نفس که حمل می‌شود بر ملازمت همیشگی تقوی و مروت تا اینکه مردم به صدق او اطمینان حاصل کنند. وگرنه به قول کسی که از خدا آنچنان ترسی ندارد که او را از دروغ منع کند‌، هیچ اعتمادی نیست‌، و در اینکه عصمت از تمام گناهان شرط نیست اختلافی وجود ندارد و همچنین پرهیز از گناهان کبیره کافی نیست بلکه باید از گناهان صغیره همچون دزدیدن یک پیاز و کاستن در دانه از روی عمد وبه طور کامل هر چیزی که دلالت می‌کند بر ضعف دین او تا جائیکه به خاطر اهداف دنیوی جرأت دروغ گفتن پیدا کند بپرهیزد. حتی دوری از بعضی از مباحات لطمه آور به مروت در عدالت شرط شده است؛ همچون خوردن غذا در حین راه رفتن و ادرار در خیابان و همنشینی با اراذل و شوخی زیاد، و ثابت شده که آنچه اجماع از آن چشم پوشی کرده است به اجتهاد حاکم واگذار می‌شود‌، و اگر در نزد او چیزی دلالت کند بر جرأت شخص به دروغ گفتن شهادتش را رد می‌کند وگرنه خیر.

حافظ ابن حجر در «نزهة النظر» (ص29) عدالت را چنین تعریف می‌کند‌: مراد از عادل کسی است که در او توانایی ملازمت تقوی و جوانمردی باشد‌، و مراد از تقوی‌: پرهیز از اعمال بد از شرک یا فسق یا بدعت است.

و در کتاب «فتح» نیز آن را اینگونه تعریف می‌کند‌: عدل و رضا در نظر جمهور کسی است که مسلمان‌، مکلف‌، آزاده‌، غیر مرتکب گناه کبیرة و غیر مصر بر صغیرة باشد.

اینها تعریفات علما بود در تعریف اصطلاحی عدالت‌، و اگر چه عبارات متنوع هستند ولی همه به یک معنی برمی‌گردند و آن اینست که عدالت‌: یک ملکه و قدرتی است در نفس که صاحبش را بر ملازمت تقوی و مروت وادار می‌کند‌، و این برای انسان محقق نمی‌شود مگر با انجام مأمورٌبه و ترک منهیٌ عنه‌، و دوری از آنچه که در مروت اخلال ایجاد می‌کند‌، و نیز تحقق نمی‌یابد مگر با اسلام و بلوغ و عقل و سلامت از فسق. و مراد از فسق‌: ارتکاب گناهان کبیره و اصرار بر یکی از گناهان صغیره‌، چون اصرار بر گناهان صغیره آن را تبدیل به کبیره می‌کند.

و مروتی که اهل علم از آن یاد می‌کنند‌: آداب نفسانی است که صاحب آن را بر ایستادن در کنار اخلاق والا و عادات نیکو وامی دارد‌، و آنچه که در مروت اخلال وارد می‌کند به دو سبب برمی گردد‌:

اول‌: ارتکاب گناهان صغیره‌ای که بر خست و پستی دلالت می‌کند مثل سرقت یک چیز کوچک همچون پیاز یا کسر دانه‌ای از روی عمد.

دوم‌: انجام بعضی از چیزهای مباح که کرامت و یا هیبت انسان را از بین می‌برد و باعث سبکی می‌شود‌، مثل زیاد شوخی کردن مفهوم.

عدالت تحقق پیدا نمی‌کند در کسی که آن را در اصحاب رسول خداص جویا شود‌، تمام آن‌ها عادل بودند و صفت عدالت در آن‌ها تحقق یافته است و اگر از یکی از آنها چیزی خلاف آن ثابت می‌شد مثل افتادن در گناهی‌، به سرعت متوجه خدا می‌شدند و توبه نصوح می‌کردند‌، توبه‌ای که رجوع او را ثابت می‌کرد و گناه و لغزشش را می‌شست‌، پس خداوند از تمام آنها راضی باد.

تعدیل صحابه توسط خداوند متعال و رسولش

دلایلی از کتاب و سنت بر تعدیل صحابه همدیگر را یاری کرده‌اند به نحوی که برای فرد شکاک‌، شکی در تحقیق تعدیل آنها باقی نمی‌گذارد‌، هر حدیثی که در بین راوی آن و بین پیامبرص سند متصلی هست‌، عمل به آن لازم نیست مگر بعد از اینکه عدالت رجال آن حدیث ثابت شود‌، و نظر در احوال آنان واجب است بجز صحابی که حدیث را از پیامبرص گرفته است‌، چون عدالت صحابه با تعدیل خداوند و خبر دادن از پاکی آنها و بر گزیدنشان با نص قرآن کریمی که به هیچ شکلی باطل در آن وارد نمی‌شود‌، ثابت و معلوم است‌، از جمله‌:

1. این آیه که می‌فرماید‌:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗ﴾ [البقرة: 143].

یعنی: «و اینچنین شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

وجه استدلال به این آیه‌، این است که‌: کلمه ﴿وسَطٗا﴾ به معنی عادل و نیکو است‌، و به خاطر اینکه مخاطبین این آیه به طور مستقیم صحابه هستند[[20]](#footnote-20).

و بعضی از اهل علم ذکر کرده‌اند که اگر چه لفظ عام است ولی مراد از آن خصوص است‌، و قولی گفته است‌: که آیه درحق صحابه نازل شده است نه غیر از آنان. الکفایة خطیب (ص 64). بنابراین آیه گویای عدالت صحابه است قبل از کسان دیگری از این امت که بعد از آنان آمدند.

1. آیه‌: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ [آل‌عمران: 110].

یعنی: «شما بهترین امتی بودید که برای مردم پدیدار شدید که به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».

وجه استدلال‌: این آیه خوب بودن مطلق این امت را بر سایر امت‌های پیشین را ثابت کرده است‌، و اولین کسانی که در این خوبی‌، مخاطب این آیه هستند به طور مستقیم و در حین نزول‌، صحابه گرامی هستند‌، و این استقامت آنها را که خداوند آنها را به بهترین امت توصیف کند ولی اهل عدل و استقامت نباشند‌، مگر بهتر بودن غیر از این است‌، همانطور که جایز نیست که خداوند اعلام کند که آنها را امتی (وسط) یعنی عادل قرار داده است‌، ولی آنها جز این باشند[[21]](#footnote-21).

1. آیه‌: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٧٤﴾ [الأنفال: 74].

یعنی: «و کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند و آنهایی که پناه دادند و یاری کردند‌، آنانند که به راستی موءمنند و برایشان مغفرت و رزق و روزی کریمانه‌ای خواهد بود».

در این آیه خداوند عموم مهاجرین و انصار را به ایمان حقیقی وصف می‌کند و کسی که خداوند برایش چنین شهادتی بدهد به حقیقت به والاترین مرتبه عدالت رسیده است.

1. آیه: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

یعنی: «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی پیرویشان کردند‌، خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند‌، و برای آنها باغهایی آماده کرده که از پای درختانش نهرها جاری است و در آن باغها جاودانه می‌مانند. این است کامیابی بزرگ».

وجه دلالت‌: خداوند متعال در این آیه رضایتمندی خود را از آنها اعلان داشته است‌، و رضایت او جز برای کسی که اهلیت رضایت را دارا باشد‌، ثابت نمی‌شود و اهلیت برای او به وجود نمی‌آید مگر برای کسی که در تمام امورش استقامت داشته باشد‌، و در دینش عدل داشته باشد.

1. آیه‌: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: 18].

یعنی: «به راستی خدا هنگامی که موءمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنها راضی شد و از آنچه در دلشان بود آگاه گردید‌، پس آرامش را بر آنها نازل کرد و پیروزی نزدیکی را به آنها پاداش داد».

این آیه به طور واضح دلالت دارد بر تعدیل صحابه‌ای که در روز حدیبیه با پیامبرص بودند‌، و کیفیت دلالت آیه بر تعدیل آنان اینست که خداوند متعال به رضایتش از آنها خبر داده است و به ایمان آنها شهادت داده است و آنها را با راستی و وفا وسمع و طاعتی که در دلهایشان مستقر است تزکیه داده‌است‌، و این تزکیه بزرگ از جانب خداوند صادر نمی‌شود مگر برای کسی که به بالاترین درجه در تحقیق استقامت بر آنچه که خداوند به او امر کرده‌، رسیده باشد.

1. آیه‌: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيل﴾ [الفتح: 29].

یعنی: «محمدص فرستاده خداست‌، و کسانی که با اویند بر کافران سخت گیر و با همدیگر مهربانند. همواره آنها را در رکوع و سجود می‌بینی که فضل و خشنودی خدا را می‌جویند. نشانه(ایمان) آنها اثر سجده‌ای است که در چهره‌هایشان است. این وصف ایشان در تورات است‌، و وصف آنها در انجیل».

با این توصیفی که خداوند در کتابش از آنها کرده و این مدحی که با آن آنها را ستوده است‌، هیچ راهی را برای شک در عدالتشان باقی نمی‌گذارد[[22]](#footnote-22). و آیات کریمه دیگر.

اما دلالت سنت بر تعدیل آن‌ها‌:

رسول خداص در احادیث بسیاری آنها را توصیف کرده و در تنظیم آنها تفصیل داده است و با تعدیل آنها به زیبایی آنها را ستوده است‌، از جمله این احادیث‌:

1. حدیثی که شیخین در صحیحشان «بخاری» (1/31) و مسلم (3/136) از حدیث ابوبکرة روایت کرده‌اند که پیامبرص فرمود‌: «ألا لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَائِبَ ...». یعنی: «آگاه باشید کسانی که از شما حاضر هستید به کسانی که غایب هستند برسانند».

کیفیت استدلال‌: این سخن را پیامبرص در بزرگترین جمع صحابه در حجة الوداع بیان داشتند‌، و از جمله بزرگترین ادله ثبوت عدالت آنهاست‌، وقتی که از آنها خواست آنچه را که از او شنیده‌اند به کسانی که در آن جمع حضور ندارند برسانند بدون اینکه یک نفر از آنان را استثنا کند.

2– شیخین در صحیحین «بخاری» (2/287-288) و مسلم (4/1964) از حدیث عمران بن حصین روایت کرده‌اند که گفت‌: پیامبرص فرمود‌: «خَيْرُ أُمَّتِى قَرْنِى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ». یعنی‌: «بهترین امت من قرن من است آنگاه کسانی که به دنبال آنها می‌آیند و آنگاه آنهایی که به دنبال آنها می‌آیند».

کیفیت دلالت‌: وقتی که پیامبرص به خیر بودن مطلق آنها گواهی می‌دهد می‌توانیم بگوییم که صحابه به طور مطلق عادل هستند.

3 – بخاری (2/292) با اسنادش به ابوسعید خدری روایت می‌کند که گفت‌: پیامبرص فرمود‌: «لا تَسُبُّوا أَصْحَابِى فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَباً مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلاَ نَصِيفَهُ». یعنی: «یاران مرا دشنام مدهید‌، به خدا قسم اگر یکی از شما به‌اندازه کوه احد طلا ببخشید به یک مد و حتی نصف یکی از آنها هم نمی‌رسد».

وجه دلالت‌: وصف آنها به غیر عدالت دشنام است‌، بخصوص وقتی که پیامبرص بعضی از کسانی را که به او پیوستند و صحابه او شدند نهی کرد از بی‌احترامی به کسانی که در اسلام پیشی گرفته‌اند به خاطر جایگاههای فاضلی که داشتند‌، بنابراین افراد ما بعد آنها به نسبت تمام آنها به طریق اولی از اینکار نهی می‌شوند.

و احادیث بسیار دیگر‌، بنابراین تمام صحابه با تعدیل و ثنای آنها توسط خدا و رسولش عادل هستند‌، و دیگر احتیاجی به تعدیل هیچ کس دیگری نیست.

اجماع بر عدالت صحابه

اهل سنت و جماعت بر اینکه تمام صحابه بلا استثنا عادل هستند اجماع کرده‌اند و در بین آنها فرقی قائل نشده‌اند و نسبت به آنها حسن ظن دارند با نظر به اینکه خداوند با دادن افتخارهم صحبتی با پیامبرص‌، آنها را گرامی داشته است و نیز به خاطر مفاخر آشکاری که داشتند از جمله یاری دادن پیامبرص و هجرت با او و جهاد در حضور ایشان و محافظت از امر دین و به پا داشتن حدود آن. بنابراین شهادت و روایاتشان مقبول است بدون تکلف در مورد اسباب عدالتشان به اجماع کسی که قولش معتبر است.

اجماع بر عدالتشان از جمع کثیری از علما نقل شده است؛ از جمله این نقلها‌:

1. خطیب بغدادی در «الکفایة» (67) بعد از ذکر ادله‌ای از کتاب و سنت رسول الله که بر عدالت صحابه و عادل بودن تمام آنها دلالت می‌کند‌، می‌گوید‌: این دیدگاه عامه علما و فقهایی است که قولشان معتبر است.
2. ابن عبد البر در الإستیعاب حاشیه الإصابة (1/8) می‌گوید‌: اگرچه بحث احوال صحابه با اجماع اهل حق از مسلمانان یعنی اهل سنت و جماعت بر اینکه همه آنها عادل هستند ما را کفایت می‌کند‌، با این حال واجب است که بر اسامیشان واقف باشیم.
3. حافظ ابن حجر در «الإصابة» (1/17) می‌گوید‌: اهل سنت متفق هستند بر اینکه تمام صحابه عادل هستند و جز دسته خاصی از بدعتگران در این مورد اختلاف پیدا نکرده‌اند.

و افراد دیگر غیر از اینها بسیار هستند. [نگا‌: فتح الـمغیث شرح ألفیة الحدیث (3/112)‌، تدریب الراوی سیوطی (2/214)‌، «المستصفی» غزالی (1/164)‌، مقدمه ابن صلاح (ص146-147)‌، نووی در شرح مسلم (15/147)‌، التقریب (2/214)‌، ابن کثیر در «الباعث الحثیث» (ص1881-182)‌، شرح الفیه عراقی (3/13-14)‌، سخاوی در «فتح المغیث» (3/108) و...].

در تمام این نقل‌های مبارک برای اجماع آن ائمه‌، بیان واضح و دلیل قاطعی هست بر اینکه ثبوت عدالت صحابه به طور عام‌، امری است قطعی و مسلم‌، پس بعد از تعدیل خدا و رسولش و اجماع امت بر آن برای کسی شک و تردیدی باقی نمی‌ماند.

دیدگاه فقهای دیگر و اقوال شاذ در معنی عدالت صحابه‌:

در اینجا مذاهب دیگری وجود دارند که قولی مخالف با این اجماع دارند و صاحبان این مذاهب از کسانی هستند که به گفته‌شان و مخالفتشان اعتنا نمی‌شود‌، و شایسته ذکر نیستند‌، اما تنها برای اثبات باطل بودنشان و دور بودنشان از حق قولشان را می‌آوریم.

1- مذهب شیعه رافضی‌:

شیعه رافضی معتقدند که صحابه کرام عادل نیستند، بلکه معتقد به گمراهی هر کسی هستند که باور ندارد که پیامبرص علی را خلیفه بلافصل بعد از خود تعیین کرد‌، و بر این باورند که تمام مردم بعد از وفات پیامبرص هلاک و مرتد شدند بجز افراد معدودی که انگشت شمار بودند. و سبب تکفیرشان این است که گمان می‌کنند آنها به خلافت غیر علی رضایت دادند و به انتخاب پیامبرص عمل نکردند و این اعتقاد آنها در کتاب‌هایشان پر است.مراجعه شود «الإختصاص» مفید (ص6)‌، «کتاب الروضة کافی» کلینی حدیث شماره (356) و کتب دیگر.

2- مذهب معتزله:

اما آرای معتزله در باب عدالت صحابه در سه قول مضطرب است که مختصر اقوال این است‌:

قول اول‌: تمام صحابه عادل هستند مگر کسانی که با علی جنگیدند‌، جمهوذر آنها با علی به حقیقت رسیدند و کسانی که با او جنگیدند اشتباه کردند. بنابراین ما طلحه و زبیر و عایشه و معاویه را متهم به خطا می‌کنیم[[23]](#footnote-23).

قول دوم‌:قول واصل بن عطاء که معتقد است یکی از دو گروه صحابی در دو جنگ جمل و صفین خطاکار بودند نه شخصاً. مانند کسانی که با یکدیگر دشمنی می‌کردند و یکی از آن دو قطعاً فاسق است‌، و کمترین درجات دو گروه این است که شهادتشان مورد قبول نیست‌، همانطور که شهادت دو دشمن بر علیه یکدیگر درست نیست. او گفته است‌: اگر عایشه و علی و طلحه در نزد من بر یک دسته سبزی شهادت بدهند به شهادتشان حکم نمی‌کنم[[24]](#footnote-24).

قول سوم‌: قول عمرو بن عبید است؛ او چنین معتقد است که دو طرف متحارب در دو جنگ جمل و صفین همه فاسق گشتند و می‌گوید‌: شهادت مجموع آنها را قبول نمی‌کنم‌، خواه از هر دو گروهی که باشند یا بعضی از آنها از حزب علی و بعضی از حزب جمل باشند[[25]](#footnote-25).

3- مذهب سوم‌:

حکم آنها در مورد عدالت حکم کسان بعد از ایشان است در لزوم بررسی عدالت آنها در هنگام روایت. این سخن ابوالحسین القطان از علمای شافعی است. و سخاوی در «فتح الـمغیث» (3/112) آن را بیان کرده است‌، «الإحکام في اصول الأحکام» آمدی (1/274) و «شرح مختصرالـمنتهی» (2/67).

4- مذهب چهارم:

عدالت تنها برای کسی از صحابه ثابت می‌شود که همیشه همراه پیامبرص بوده باشد‌، نه کسی که او را دیده یا ملاقات کرده یا برای مدتی کم به او سرزده است.

اینها مذاهبی هستند که صاحبان آنها در مسأله عدالت صحابه با اجماع اهل سنت و جماعت مخالفت ورزیده‌اند و همچنانکه دیدیم مبتنی بر یک شبهه واهی هستند و جز سستی و ضعف چیزی به آن افزوده نمی‌شود.

تحریم دشنام به صحابه‌:

دشنام دادن به صحابه رسول اللهص با نص صریح قرآن حرام است‌، و این چیزی است که فرقه نجات یافته این امت بدان معتقد است.

دلالت قرآن بر تحریم سبّ صحابه:

در بیشتر از یک آیه از قرآن به تحریم دشنام به صحابه اشاراتی شده است‌، از جمله‌:

1. آیه‌: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: 100].

یعنی: «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی پیرویشان کردند‌، خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند».

وجه دلالت‌: خداوند متعال به طور مطلق از آنها راضی شده است و از پیشتازان‌، بدون شرط قراردادن إحسان راضی شده است ولی از تابعین راضی نشده مگر اینکه به احسان و نیکی از سابقین تبعیت کنند و رضایت از جانب خدا یک صفت قدیم است و از عبدی راضی نمی‌شود مگر اینکه دانسته است که موجبات رضایت او را فراهم می‌کند و کسی که خدا از او راضی شده باشد هرگز بر او خشم نخواهد گرفت.

1. ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابٗا مُّهِينٗا ٥٧﴾ [الأحزاب: 57].

یعنی: «بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را می‌آزارند‌، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت بار آماده کرده است».

وجه دلالت‌: آزار دادن رسول خداص شامل هرگونه آزار قولی یا عملی می‌شود از دشنام دادن و توهین و یا بی‌اعتبار کردن او یا دینش‌، یا چیزی که به اذیت او برمی گردد. و از جمله چیزهایی که ایشان را می‌آزارد؛ توهین به اصحاب اوست و پیامبرص اعلام کرده است که آزار دادن آنها آزار دادن اوست و هرکسی او را بیازارد خدا را آزرده است[[26]](#footnote-26).

1. ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب: 58].

یعنی: «و کسانی که مردان و زنان موءمن را با (نسبت دادن) گناهی که نکرده‌اند آزار می‌دهند‌، قطعاً تهمت و گناه آشکاری را به گردن گرفته‌اند».

وجه دلالت: از توهین به مردان و زنان مومن نهی شده است به چیزی که به آنها نسبت داده می‌شود درحالی که آنها از آن بری هستند و آن را انجام نداده‌اند‌، و صحابه در صدر مؤمنین قرار دارند‌، و در هر آیه‌ای که با ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ شروع می‌شود در ابتدا آنها مورد خطاب هستند. و آیات بسیاری دیگر از این قبیل.

دلالت سنت بر تحریم دشنام دادن صحابه:

به تحقیق سنت نبوی بر تحریم دشنام دادن صحابه و تعرض به آنان با چیزی که در آن نقص هست‌، دلالت کرده است و پیامبرص از افتادن در چنین گمراهی هشدار داده است‌، چون خداوند متعال آن‌ها را بر هم صحبتی پیامبرش و نشر دین و بالا بردن اعتبار آن برگزیده است‌، و در محبت به پیامبرص به بالاترین درجه رسیدند‌، و وزرا و یاران او شدند که از او دفاع می‌کردند و با جهاد و دفاع برای تمکین دین در زمین خدا تا جائیکه به نقاط مختلف جهان رسید و به طور کامل و بدون نقص به دست نسل‌های پیرو و متابع رسید از جمله احادیثی که دلالت می‌کنند بر تحریم دشنام دادن آنها‌:

1. حدیثی است که شیخین در صحیح خود از ابو سعید خدری روایت کرده‌اند که گفت‌: «قالَ رَسُولُ اللَّهِ لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى ألخ». این حدیث مشتمل بر نهی و پرهیز از توهین به صحابه است‌، و صراحتاً دلالت می‌کند بر تحریم دشنام آنها‌، و حتی بعضی از علما توهین به صحابه را معصیت و جزو گناهان کبیره به حساب آورده‌اند[[27]](#footnote-27).
2. حافظ با اسناد دادن حدیثش به عایشه ل روایت می‌کند که گفت‌: پیامبر ص فرمود‌: «لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَبَّ أَصْحَابِي». یاران مرا دشنام مدهید خداوند لعنت کند کسی را که به اصحاب من دشنام بدهد. هیثمی این حدیث را در مجمع الزوائد (10/21) آورده است و رجال آن رجال صحیحی هستند.
3. و همچنین با اسنادش به ابن عباس روایت کرده است که پیامبر ص فرمود‌: «من سبَّ أصحابي، فعليهُ لعنة الله والـملائكة والناس أجمعين». یعنی‌: «هر کسی که اصحاب مرا دشنام دهد لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باد». سیوطی آن را در الجامع الصغیر آورده است و آلبانی إسناد آن را در صحیح الجامع‌، حسن دانسته است.
4. طبرانی از حدیث عبدالله بن مسعود روایت کرده است که پیامبرص فرمود‌: «إِذَا ذُكِرَ أَصْحَابِي فَأَمْسِكُوا». یعنی‌: «وقتی نام اصحاب برده شد دست نگه دارید»[[28]](#footnote-28). و ألبانی سندش را در صحیح الجامع صحیح دانسته است. و احادیث صریح دیگری که از دشنام دادن اصحاب پیامبرص نهی می‌کند‌، بنابراین مسلمان باید از دشنام دادن آنها یا از چیزی که آنها را بد نام می‌کند بپرهیزد. امام ذهبی گناهانی را که از کبائر هستند در کتابش به نام «الکبائر» (233-237) جمع‌آوری کرده و و دشنام به صحابه را جزو آنها شمرده است.

نتیجه آنچه گذشت این است که سنت دلالت می‌کند براینکه دشنام دادن صحابه از بزرگترین کبائر و زشت‌ترین کارها است و کسی که دچار چنین عمل زشتی شود‌، از کسانی است که تلاششان در دنیا تباه شده است؛ در حالی که آنها گمان می‌کنند که کار خوبی انجام می‌دهند.

کلام علمای سلف در تحریم توهین به صحابه‌:

حقیقتاً متونی که از سلف امت از صحابه و تابعین وجود دارد بسیار است و همه آنها تحریم دشنام دادن به صحابه و دفاع از آنها را تأیید می‌کنند و در نکوهش و عقوبت کسانی که زبانشان را به بدگویی و ناسزا گفتن به آن نیکان اخیار باز می‌کنند متنوع هستند‌، از جمله‌:

1. ابن الأثیر در جامع الأصول (9/408-409) از رزین از حدیث جابر بن عبدالله ذکر کرده است که گفت‌: به عایشه گفتند‌: دسته‌ای از مردم به اصحاب رسول الله حتی ابوبکر و عمر زبان درازی می‌کنند‌، گفت‌: چه چیزی شما را از این کار به تعجب وامی دارد ؟ عملشان را تباه کردند حال آنکه خدا دوست داشت که اجر آنها را تباه نکند.
2. ابن بطه در شرح «الإبانة» (119) با دادن اسناد صحیح به ابن عباس روایت می‌کند که گفت: اصحاب محمد را دشنام ندهید که مقام یک لحظه آنها با پیامبرص بهتر است از عمل چهل سال هریک ازشماست.
3. ابو یعلی و طبرانی از ام سلمهل روایت می‌کند که او به ابو عبدالله جدلی گفت‌: ای ابوعبدالله آیا در میان شما کسی بود که رسول خداص را دشنام دهد؟ گفت: کی به رسول خداص دشنام داده می‌شود؟ گفت: مگر به علی و محبانش دشنام داده نمی‌شود حال آنکه رسول خداص او را دوست می‌داشت؟[[29]](#footnote-29).
4. محمد بن عبدالواحد مقدسی با اسناد صحیحش به سعید بن عبدالرحمن بن ابی أبزی روایت می‌کند که گفت: به پدرم گفتم‌: نظرت در مورد کسی که ابوبکر را دشنام می‌دهد چیست؟ گفت: باید کشته شود‌، گفتم‌: اگر عمر را دشنام دهد؟ گفت: باید کشته شود[[30]](#footnote-30).
5. مالک بن انس می‌گوید‌: کسی که به اصحاب رسول خداص توهین کند‌، هیچ سهمی در اسلام ندارد[[31]](#footnote-31).
6. عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی می‌گوید: کسی که به ابوبکر صدیق توهین کند از دین برگشته و خونش مباح است. همان منبع.

و اقوال بسیار دیگر از این قبیل.

حکم دشنام دهنده صحابه و عقوبت او

علما در حکم و عقوبت کسی که به اصحاب رسول خداص توهین کند اختلاف پیدا کرده‌اند در اینکه آیا با توهینش کافر می‌شود و عقوبت او قتل است یا اینکه فاسق است و با تعزیر معاقبه می‌شود.

1. جمعی از علما معتقدند کسی که به اصحاب رسول خداص توهین کند یا آنها را بی‌اعتبار کند و در عدالتشان طعنه وارد کند و کینه‌اش را نسبت به آنان صراحتاً اعلام کند کافر است و کسی که چنین صفتی داشته باشد خون خود را مباح کرده و قتلش حلال است‌، مگراینکه توبه کند و به آنها رحمت بفرستد.

و از پیشینیانی که دارای چنین نظری هستند‌:

1. صحابی عبدالرحمن بن أبزی‌، همانطور که در کتاب نهی از دشنام به صحابه (ص23) آمده است.
2. عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی‌، در شرح الإبانة ابن بطه (ص162).
3. ابوبکر بن عیاش‌، شرح الإبانة (ص160).
4. سفیان بن عیینه‌، کتاب نهی از دشنام به صحابه (ص24-25).
5. محمد بن یوسف الفریابی‌، شرح الإبانة (ص160).
6. بشربن حارث مروزی‌، شرح الإبانة (ص162).
7. محمد بن بشارالعبدی‌، شرح الإبانة (ص160).

و بسیاری دیگر. این ائمه تصریح کرده‌اند به کفر دشنام دهنده صحابه و بعضی از آنها همراه با آن تصریح کرده‌اند به اینکه با قتل معاقبه می‌شود‌، و برخی از علمای حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنابله و ظاهریه چنین نظری دارند.

1. دسته‌ای دیگر از علما معتقدند که دشنام دهنده صحابه به سبب دشنامش کافر نمی‌شود بلکه فاسق و گمراه محسوب می‌شود‌، و با قتل نیز معاقبه نمی‌شود بلکه به تأدیب و تعزیر او کفایت می‌شود به نحوی که او را از ارتکاب این جرمی که از گناهان کبیره و محرمات زشت محسوب می‌شود‌، بازدارد‌، و اگر از این کار دست برنداشت عقوبت بر او تکرار می‌شود تا توبه کند. از امامانی که چنین دیدگاهی دارند‌:
2. عمربن عبدالعزیز‌، صارم الـمسلول (ص569).
3. عاصم احول‌، ابن تیمیه آن را در صارم المسلول (ص569) ذکر کرده است.
4. امام مالک‌، الشفاء (2/267).
5. اسحاق بن راهویه‌، صارم المسلول (ص568).

و جمع کثیری از علما. از این نقل‌ها مشخص می‌شود که دسته‌ای از علما براین باورند که دشنام دهنده صحابه فاسق و مبتدع هستند نه کافر‌، و بر حاکم واجب است که به نحو شدیدی که منجر به قتل نشود او را تأدیب کند.

آنچه در اینجا ترجیح داده می‌شود این است که دشنام دهنده صحابه کافر نیست‌، اما این به طور مطلق نیست‌، بلکه مشروط است به عدم برخورد با نصوص صریح کتاب و سنت صحیح‌، و عدم انکار چیزی که ضرورتاً در دین معلوم است‌، براین اساس کلام کسی که توهین کند به عدم تکفیر حمل می‌شود. والله اعلم.

در خاتمه امیدوارم در بیان منهج صحیحی که هر مسلمانی باید در باره صحابه رسول خداص به آن معتقد باشد و معنی عدالتی که صحابه از آن بهرهمند هستند‌، موفق شده باشم.

با درود و احترام‌، برادرتان‌: أبوعبدالله الذهبی...

1. - الصارم الـمسلول ص: 553. [↑](#footnote-ref-1)
2. - [نگا‌: «کتاب السنة» ابن ابی عاصم با تخریج ألبانی/ (1, 41)]. [↑](#footnote-ref-2)
3. - جامع الأ صول ابن أثیر (1, 74). [↑](#footnote-ref-3)
4. - نگا: فتح الـمغیث (4, 74) و مابعد آن‌، الباعث الحثیث (ص 169 و 172)‌، هامش شماره (1)‌، دفاع عن السنة (ص 108 )‌، والإ صابة (1, 6) و کتب دیگر‌، و از مجموع آنچه که علما ذکر کرده‌اند‌، این تعریف ساخته شده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. - صحیح بخاری کتاب المغازی (3, 97). [↑](#footnote-ref-5)
6. - بخاری (1, 33-34) و مسلم (رقم 1965). [↑](#footnote-ref-6)
7. - نزهة النظر (ص 134). [↑](#footnote-ref-7)
8. - شرح ألفیة عراقي (1, 295). [↑](#footnote-ref-8)
9. - الإحکام آمدی (1, 271). [↑](#footnote-ref-9)
10. - تیسیرالتحریر (3, 58). [↑](#footnote-ref-10)
11. - [محاضرات في علوم الحدیث (1, 140)‌، الـمختصر في علم رجال الأثر (ص 27)]. [↑](#footnote-ref-11)
12. - الإصابة (1, 9). [↑](#footnote-ref-12)
13. - [الإصابة (1, 9)‌، محاضرات في علوم الحدیث (1, 139)]. [↑](#footnote-ref-13)
14. - [الإصابة (1, 8) و محاضرات في علوم الحدیث (1, 139)]. [↑](#footnote-ref-14)
15. - محاضرات فی علوم الحدیث (1, 152). [↑](#footnote-ref-15)
16. - «محاضرات فی علوم الحدیث» (1, 152). [↑](#footnote-ref-16)
17. - محاضرات فی علوم الحدیث (1, 153). [↑](#footnote-ref-17)
18. - [بخاری (2, 171-170)]. [↑](#footnote-ref-18)
19. - «الکفایة» خطیب بغدادی (ص 141). [↑](#footnote-ref-19)
20. - تفسیر طبری (2/7)‌، الجامع لأحکام القرآن (2/153)، تفسیر ابن کثیر (1/335). [↑](#footnote-ref-20)
21. - [الموافقات شاطبی (4/40-41)]. [↑](#footnote-ref-21)
22. - تفسیر قرطبی (16/299). [↑](#footnote-ref-22)
23. - رج: «مقالات الإسلامیین» (2/245)، «الفرق بین الفِرَق» (ص120-121). [↑](#footnote-ref-23)
24. - «الـملل والنحل» شهرستانی (1/49)‌، «میزان الإعتدال» ذهبی (4/329)‌، «الفرق بین الفِرَق» (ص120). [↑](#footnote-ref-24)
25. - «الفرق بین الفِرَق» (ص121)‌، «الـملل والنحل» (1/49). [↑](#footnote-ref-25)
26. - الـمسند (4/87)‌، «تیسیرالکریم الرحمن» (6/121). [↑](#footnote-ref-26)
27. - شرح مسلم (16/93). [↑](#footnote-ref-27)
28. - مجمع الزوائد (7/207). [↑](#footnote-ref-28)
29. - مجمع الزوائد (9/130) با سند صحیح. [↑](#footnote-ref-29)
30. - تهذیب التهذیب (6/132-133). [↑](#footnote-ref-30)
31. - شرح «لإبانة» ابن بطة (ص162). [↑](#footnote-ref-31)